



لارس فن‌تری‌یر



استنلی کوبریک



اکبر ا کوروساوا



جان فورد

از استنلی کوبریک تا جان فورد

۵ کارگردان با عادت‌های عجیب

حسین عیدی‌زاده

عجیبی است و مثلا ترس از پرواز دارد و برای همین، فیلم‌هایش را یا در دانمارک ساخته یا سوند، حتی اگر محل وقوع اتفاقات فیلم آمریکا بوده؛ هروقت هم فیلم‌های او در جشنواره فیلم کن نمایش داشتند او تمام مسیر رفت‌وبرگشت را رانندگی کرده است.

اورسن ولز

مرز نبوغ و جنون بسیار باریک است و نمونه تمام‌عیار محوشدن این مرز را می‌شود در زندگی حرفه‌ای اورسن ولز پیگیری کرد. او یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین کارگردان‌های تاریخ سینما بود و وقتی به کارنامه‌اش نگاه کنید، تعداد فیلم‌های درخشانش کم نیستند. دو فیلم اول او یعنی «همشهری کین» و «آمبرسون‌های باشکوه» اغلب در نظرسنجی‌ها به‌عنوان بهترین فیلم‌های تاریخ سینما ذکر شده‌اند، «همشهری کین» چندین‌دهه در نظرسنجی مجله معتبر «سایت اند ساوند» در رتبه اول بهترین فیلم‌های تاریخ سینما بود. «اتللو» به کارگردانی او با نقش آفرینی خودش در نقش اصلی، برنده نخل طلای جشنواره فیلم کن شد. «نشانی از شر» هم به کارگردانی او یکی از بزرگ‌ترین فیلم‌های تریلر و نوار آمریکاست و شروع آن که در یک پلان، سکانس تمامی شهر محل وقوع فیلم را نشان می‌دهد در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. «ناقوس‌های نیمه‌شب» یکی از فیلم‌های کم‌تردیده‌شده، او به الگویی برای طراحی صحنه‌های نبرد عظیم تبدیل شد و بعدها در فیلم‌هایی مثل «دلاور» و «راباب حلقه‌ها» از شیوه ولز برای طراحی صحنه‌های نبرد شلوغ استفاده شد. ولز جدا از اینکه کارگردانی نابغه بود، یک شکیبسیز شانس بزرگ، بازیگری درجه یک و کارگردان و بازیگر رادیویی مهمی هم بود؛ اما انکار هر نابغه‌ای، جنون هم دارد. کارنامه پربار ولز، پر از داستان‌های معروف هالیوود هم است. ولز یکی از بزرگان هالیوود بود و درعین‌حال یکی از مغرورترین‌های هالیوود. او جسور بود تاآنجاکه فیلم اولش «همشهری کین» را براساس شخصیت ویلیام رادولف هرست طراحی کرد که یکی از غول‌های دنیای روزنامه و رسانه آمریکا بود.

کسانی که فیلم را دیدند، می‌دانند چارلز فاستر کین شخصیتی مغرور و دوست‌داشتنی است و هرست که می‌دانست ولز این شخصیت را براساس او طراحی کرده، تمام تلاش خود را کرد تا «حال» ولز را بگیرد. نتیجه هم این شد که هرست با لابی‌هایش مانع از جایزه‌گرفتن «همشهری کین» شد و باعث شد فیلمی که بعدها به مهم‌ترین فیلم تاریخ سینما بدل شد، حتی یک جایزه اسکار هم نگیرد (فیلم در هشت رشته نامزد اسکار بود). لابی‌گری هرست کاری کرد که ولز برای تأمین بودجه فیلم‌هایش همیشه مشکل

کارگردان‌هایی هستند که به داشتن عادات عجیب سر صحنه فیلم‌برداری شهرت داشتند، حتما شنیده‌اید که هیچکاک به بازیگرانش توهین می کرده و خیلی‌وقت‌ها بازیگران زن فیلم‌هایش را اذیت می‌کرده، بد نیست دفعه بعد که فیلمی درخشان از این کارگردان‌ها دیدید به سختی‌ای که بازیگران و دیگر عوامل کشیده‌اند تا فیلم به چنین درجه‌ای از کمال برسد هم فکر کنید

داشته باشد. ولز آدم بداخلاقی هم بوده و کار با او راحت نبوده. او عادت داشت روی تمام جزئیات فیلمش کنترل داشته باشد؛ اما از طرفی، آدمی غیرقابل‌اعتماد بود و مثلا سر قرارهایش حاضر نمی‌شد یا کاری را که باید انجام می‌داد، پشت گوش می‌انداخت. مستند «من و اورسن ولز» بهتر از هر فیلمی نشان می‌دهد که ولز چه شخصیت خودشیفته‌ای داشته و چقدر کار با او دشوار بوده است.

استنلی کوبریک

استنلی کوبریک، از کارگردان‌هایی است که هم منتقدان سینما دوستش دارند و هم کسانی که تفریحی فیلم می‌بینند. فیلم‌هایش عمیق هستند و پیچیده، اما این باعث نمی‌شود بینندگان با فیلم‌هایش ارتباط برقرار نکنند. برخلاف بسیاری از کارگردان‌ها که فیلم‌هایشان را در یکی، دو ژانر می‌سازند، کوبریک در ژانرهای مختلفی فیلم ساخته و موفق هم بوده است. فیلم‌های او به سنگ محک بدل شدند و فیلم‌سازهای بعد از کوبریک از روی دست او تقلید کردند یا سعی کردند راه او را ادامه دهند. او فیلم جنکی ساخته است: «راه‌های افتخار» و «غلاف تمام فلزی». یک فیلم علمی خیالی بسیار مهم ساخته: «۲۰۰۱: یک اדיسه فضایی». فیلم کمدی سیاه آئیندنگ ساخته: «پرئتقال کوکی». «درخشش»؛ به نظر بسیاری یکی از بهترین فیلم‌های ژانر وحشت است و «دکتر استرنج‌لاو» از مهم‌ترین کمدی‌های تاریخ سینما است. او دو فیلم تاریخی ماندگار کارگردانی کرده یعنی «اسپارتاکوس» و «بری لیندن» که دومی را مارتن اسکورسیزی، بزرگ‌ترین فیلم تاریخ سینما توصیف کرد. فیلم آخرش «چشمان باز بسته» هم یکی از بهترین تصویرهای بحران ناشنویی است. کوبریک چطور به این موفقیت و این قله رفیع در سینما رسید؟ یا کمال‌گرایی. گفته می‌شود کار با هیچ کارگردانی به دشواری کار با کوبریک نبوده و از طرفی هم کمال‌گراترین و وسواسی‌ترین

کارگردان تاریخ سینما بوده. معروف است که کوبریک مرد خانواده بوده و بسیار مهربان، اما کسانی که با او همکاری کرده‌اند، می‌گویند او سر صحنه، بسیار بداخلاق بوده و اصلا ملاحظه کسی را نمی‌کرده است. او هرگز از بازیگران تعریف نمی‌کرده (با حداقل اغلب بازیگرانی که با او کار کردند، این‌طور می‌گویند) و مثلا کرک دادلاکس که دو فیلم با کوبریک کار کرده، گفته کوبریک اصلا اهل سازشکاری نبوده و غروری غیرقابل‌کنترل داشته و همیشه نگاه خودش را مهم‌ترین نگاه در قبال فیلم می‌دانسته و کمتر به‌نظر کسی اهمیت می‌داده است. کوبریک جدا از اینکه در تمامی مراحل ساخت فیلمش از نوشتن گرفته تا تدوین، موسیقی و جلوه‌های ویژه دخالت می‌کرده، بیش از هر چیزی به‌دلیل برداشت‌های متعددش برای یک نما، معروف یا به‌عبارتی بدنام بوده. مثلا او در «درخشش»، شلی دووال را مجبور کرده یک نما را ۱۲۷ بار بازی کند یا از اسکاکنم کروتزر، بازیگر پیکر همین فیلم خواسته یک صحنه را ۱۴۸ بار تکرار کند. استرس سر صحنه فیلم‌برداری «درخشش» آن قدر زیاد بوده که شلی دووال بعدا گفت در جریان ساخت فیلم مواهیش شروع به ریختن کردند. درباره دخالت کوبریک در مراحل تولید فیلمش هم قصه زیاد است، او عادت داشته وارد اتاق تدوین و طراحی صدا بشود یا حتی وارد سالن‌های سینما می‌شده تا مطمئن شود فیلمش را با نورپردازی درست پخش می‌کنند. حتی وقتی قرار بوده فیلم‌هایش را در کشورهای غیرانگلیسی‌زبان نشان دهند او شرط می‌گذاشته که بر انتخاب دوبلور و ترجمه فیلم‌نامه هم کنترل کامل داشته باشد. جالب است که از زمان مرگ او دیگر هیچ‌کدام از فیلم‌هایش دوبله نشدند.

جان فورد

جان فورد، تنها کارگردان تاریخ سینماست که چهاربار برنده اسکار بهترین کارگردانی شده و از همه‌نظر کارگردانی اسطوره‌ای بود. تعدادی از بهترین فیلم‌های کارنامه طول‌دراز او، اقتباس از آثار ادبی بودند مثل «خوشه‌های خشم» که براساس رمانی از جان اشتاین‌بک ساخته شده. بسیاری او را مخترع ژانر وسترن می‌دانند و این هم یکی‌دیگر از دلایل معروف‌بودنش است. او بیش از ۵۰ سال در سینما فعال بود و بیش از ۱۴۰ فیلم ساخت و از سال ۱۹۱۷ مشغول وسترن‌ساختن بود؛ با‌همروز زمان فیلم‌های وسترن و به‌کهن‌الگوهای این ژانر بدل شدند و بسیاری از کارگردان‌های هم‌دوره و فیلم‌سازهای آینده، از کارگردانی او الگو گرفتند. معروف‌ترین وسترن او «دلیجان» است که ژانر وسترن را از ژانری بازاری به ژانری هنری بدل کرد و با این فیلم بود که ژانر وسترن برای اولین‌بار جدی گرفته شد. فورد همچنین به شکل‌گرفتن کارنامه بازیگری بسیاری از بازیگران افسانه‌ای هم کمک کرد. او با «دلیجان»، «جونیگان»، «مردی که لیبرتی والانس را کشت» و «قلعه آباچی» جان وین را به بازیگری مهم بدل کرد. او همچنین در رواج استفاده از برخی تکنیک‌های فیلم‌سازی هم نقش داشت، او موجب محبوب‌شدن نمای بلند، استفاده از سبک اکسیرسیونستی در سینما و نمای ترائیکب بود. او پیشکسوت فیلم‌برداری سر صحنه بود و همه اینها باعث شد همیشه به‌عنوان کارگردانی بزرگ از او یاد شود. قدرت فورد در کارگردانی آن‌قدر بود که هم اورسن ولز و هم اینگمار برگمان از او به‌عنوان یکی از بزرگان سینما نام بردند. بااین‌حال جان فورد هم بسیار خودسر بود، یک بدقلق واقعی. همین بس که او تنها آدمی بوده که نتوانسته اشک جان وین را در بیاورد. او در برخورد با بازیگران هم بسیار خشن و بی‌رحم بوده و اغلب آنها را مسخره می‌کرده یا به‌طور فیزیکی اذیت‌شان می‌کرده. او چون سر صحنه فیلم‌برداری هم می‌کرد از این موقعیت بهره می‌برد و تمامی بازیگران و عوامل فیلم را مجبور می‌کرد ضمن اذیت‌های که همراهشان بود، زندگی کنند. فورد مستند هم می‌ساخت؛ سر صحنه یکی از مستندهایش هم خیلی راحت جلوی تیر دشمن ایستاد و از نبرد فیلم‌برداری کرد و حتی مجروح هم شد؛ بااین‌همه فورد آدمی بسیار احساساتی بوده و مثلا وقتی بازیگری برای عمل جراحی نوزاد نیاز به پول داشته به او پول داده، البته این نیکوکاری هم بدون ماجرا نبوده؛ او وقتی بازیگر تقاضای پول می‌کند، جلو همه دعواهای می‌کند اما وقتی بازیگر از صحنه می‌رود از مسئول حقوقی فیلم می‌خواهد یک چک هزار دلاری برای بازیگر بنویسد و برایش بفرستد.

مؤخره

پنج کارگردانی که نام برده شدند تنها کارگردان‌های عجیب‌وغریب تاریخ سینما نبودند، اما کارهایشان از همه عجیب‌تر بوده. فریدریش ویلهلم موزناتو؛ کارگردان «طلوع» و «نوسفراتو»، سیسیل بی‌دومیل؛ کارگردان «دفرمان» و «شاه‌شاهان»، آلفرד هیچکاک؛ کارگردان «سرگیجه» و «روانی» و ورنر هرتزوگ؛ کارگردان «آگیره خشم خدا» و «معمای کاسپار هاوزر» از دیگر کارگردان‌هایی هستند که به داشتن عادات عجیب سر صحنه فیلم‌برداری شهرت داشتند، حتما شنیده‌اید که هیچکاک به بازیگرانش توهین می‌کرده و خیلی‌وقت‌ها بازیگران زن فیلم‌هایش را اذیت می‌کرده، بد نیست دفعه بعد که فیلمی درخشان از این کارگردان‌ها دیدید به سختی‌ای که بازیگران و دیگر عوامل کشیده‌اند تا فیلم به چنین درجه‌ای از کمال برسد هم فکر کنید.

هنر

طنز تلخ «در حاشیه»

دکتر بابک قرانی‌مقدم

دکتر صحرانی، (سیامک انصاری) پزشکی با تخصصی عجیب به‌خاطر اصرارش بر اصول اخلاق پزشکی و درگیری‌اش در بیمارستان از کار اخراج شده و درحالی‌که از سر ناچاری قصد حراج کتاب‌های طب خود را دارد، به‌ناگاه استاد دلسوز وی با دیدن وضع اسفبار او برایش شغل ریاست بیمارستانی در حاشیه شهر پیدا می‌کند. دکتر کاشف، (مهران مدیری) هم‌کلاسی سابق وی که اکنون جراح زیبایی شناخته‌شده‌ای است، پس از تخلفات متعدد و درحالی‌که مجوز طبابت وی را لغو کرده‌اند و نیز به‌روز عشقی، (مهران غفوریان) که برای ازدواج با دختر مورد علاقه‌اش پنج سال ظاهرا به فیلپیین رفته و مدعی است که در طول این مدت پزشکی عمومی و تخصص جراحی و... گرفته است، به‌طور اتفاقی با دکتر صحرانی مواجه می‌شوند و پس از باخبرشدن از حکم او برای ریاست یک بیمارستان، این دو که به دلایل متفاوت اجازه طبابت ندارند، قصد سوءاستفاده از شرایط جدید دکتر صحرانی را داشته، با او همراه می‌شوند تا در بازگشایی مجدد بیمارستان مذکور به نان‌نواایی برسند.

بیمارستان حاشیه، که مسئولیت ریاست آن برعهده دکتر صحرانی قرار گرفته است و زمین آن میراث خانوادگی فردی به نام زنتاب (جواد رضویان) بوده و جهت تأسیس بیمارستان وقف شده است، با تلاش این افراد و باوجود سنگ‌اندازی‌های اولیه زنتاب (رضویان) دوباره شروع به کار می‌کند. زنتاب پس از آنکه دکتر کاشف او را از ثروت فراوانی‌ا که راه‌اندازی مجدد بیمارستان برای وی و سایرین خواهد داشت، آگاه می‌کند، در عمل مدیریت بیمارستان را برعهده می‌گیرد و به‌هرطرفی سعی در یافتن بیمار بیشتر و سودجویی از آنها می‌کند. جالب آنکه اکثر کادر درمانی‌ای که به‌توسط او و سایرین به استخدام این مرکز درمی‌آیند، به روش‌های مختلف او را یاری می‌کنند؛ از دکتر داروساز بیمارستان گرفته که دنبال پورسانت‌دادن و پورسانت‌گرفتن است و پزشک کشیک که به بهانه‌های واهی برای بیمار ضرب‌الاجل جهت انجام عمل جراحی تعیین می‌کند تا پرستاران و سایر کارمندان همگی به دستور زنتاب دنبال شکار بیمار هستند.

این تصویری است که سربال طنز «درحاشیه» از سیستم کنونی درمان در کشور به بینندگان عرضه می‌دارد. افرادی کم‌توان و بی‌انگیزه، سیستمی سودجو و مطیع سودجویان، عجب طرزی است این حاشیه برای پزشکان! نه‌فقط برای پزشکان که برای تمامی کادر درمانی کشور؛ از پزشک و پرستار گرفته تا مدیر بیمارستان که کارشان شکار بیمار است و بهانه‌جویی برای عمل‌کردن بیماران مختلف. به‌راستی آیا باید این تصویر برای طبیبی که دوران طرح خود را می‌گذراند و در حاشیه‌کشور با حقوقی گهگاه در حد یک کارگر، شبی صد بیمار را معاینه می‌کند، خوشایند باشد؟ آیا این تصویر طنزگونه برای پرستاری که بعد از ۲۰ سال سابقه کار برای گذران زندگی خود و خانواده‌اش هنوز ۱۰ شب کشیک در ماه دارد خنده‌دار است؟ آنان به کدامین وجه این طنز باید بخندند؟ به اینکه در آن طنز چه ساده و راحت پروانه دکتر کاشف‌ها توسط مسئولان پاره می‌شود یا اینکه چگونه استاد به شاگرد درمانده‌اش پست ریاست بیمارستان پیشنهاد می‌کند؟

بازگشت سربال‌های مهران مدیری پس از حدود شش سال به صداسویمیا شاید برای اکثر بینندگان اتفاقی خوب و دلگرم‌کننده محسوب می‌شود. مدیر در ساخت سریال جدید خود از بهترین طنزپردازانی که در زمان‌های مختلف با آنها همکاری داشته، استفاده کرده و تیغ طنز خود را این‌بار بر بدنه نظام درمانی کشور وارد کرده است.

ادامه از صفحه ۱۴

چهارشنبه • ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۴

ادامه از صفحه ۱۰

رؤیا، صد‌قدم از واقعیت جلوتر است

خروس زری اولین کتابی بود که به صورت رنگی از طرف انتشارات نیل به من سفارش داده شد. بسیار جوان و در ابتدای کار و خوشحال بودم که کاری از احمد شاملو را مصور می‌کنم. از دنیای تصویرسازی کودکان چندان اطلاعی نداشتم. نمی‌دانستم در دنیای خارج از وطن چگونه با آن برخورد می‌کنند. به‌نظم کار خامی است. جای کار زیادی داشت. ولی تجربه و دانش و توانایی‌هایم را بیش از آنچه ساختم، نمی‌توانست ممکن کند. اما اکنون که بعد از سال‌ها این کار مجددا چاپ شده، درست است که خام و بدون پشتوانه و تجربه است، ولی شیرینی خاصی در کار می‌بینم. خوشحالم که مجددا چاپ شده.

۷ سال‌هاست تصویرسازی نمی‌کنید هرچند به صورت غیرمستقیم حضور این رشته در دیگر فعالیت‌هایتان مانند مجسمه‌هایتان بارز است، چرا تصویرسازی را کنار گذاشتید؟

دو دلیل مختلف در این امر مؤثرند؛ دلیل نخست آنکه همه فعالیت‌های من دوره‌ای بوده‌اند، مثل اینکه طول عمر کاری‌ام به بخش‌های یک، دو، سه، چهار و... تقسیم می‌شوند. بخش یک، تصویرسازی تنظیم صفحات مجلات، بخش دو: پوستر، بخش سه: تصویرسازی کودکان، و... و عجیب اینکه در هربخشی، بخش‌های قبلی با نیستند یا بسیار کم‌رنگند. این امر به‌نوعی از اختیار و اراده‌ام خارج است. به نوعی مثل سفری طولانی از سرزمینی به سرزمین‌های دیگر است. وقتی در افغانستانم، دیگر در هند نیستم. وقتی در چین هستم، نه در افغانستانم و نه در هند. دلیل دوم اینکه تصویرسازی برایم سخت شده زیرا نگاهم تغییر کرده است. اگر دیروز در پی تجربه‌های گوناگون در تصویرسازی بودم، الان در پی ارتباط با مخاطب هستم و این مورد بسیار سختی است، چون اصلا توان ارتباطی‌ام چندان قوی نیست. درواقع می‌خواهم آدم تازه‌ای در تصویرسازی باشم یا حداقل از قبلم فاصله بگیرم که کار سهلی نیست. بارها پیشنهادهای تصویرسازی داشته‌ام، اما از واردشدن به آن تا این لحظه احتراز داشته‌ام. یکی، دو فکر ناپخته کتاب برای کودکان سال‌هاست که در گوشه ذهنم هست، هرچندوقت یک‌بار سراغشان می‌روم و دوباره باایگانی می‌شوند.

۷ در یک بررسی کلی، اگر بخوانید به تجربه‌های تصویرسازی‌هایتان نگاه کنید، فکر می‌کنید آن دوره چگونه بوده است؟ چقدر از آن دوره رضایت دارید و موضوعی هم هست که فکر کنید باید بیشتر به آن توجه می‌کردید؟

همان‌طور که می‌گویید، تجربه‌ها، این واقعیت آنچه است که در آن دوره اتفاق افتاد. هرآنچه اتفاق می‌افتد، وجوه مختلف دارد؛ وجه‌های مثبت و وجه‌های منفی و طبقی از وجه‌هایی که در میانه هستند. تجربه‌هایی که ما انجام دادیم دارای وجوهی مثبت بود، مثل روش‌های توبنی که در تصویرسازی مطرح کردم یا اهمیتی که کار برای کودکان پیدا کرد و جنبه‌های منفی ناگزیری نیز داشت مثل اینکه ما به جنبه هنری و آرتیستیک کار بیش از اندازه اهمیت می‌دادیم و جنبه ارتباطی با کودکان را کمتر در نظر می‌گرفتیم. ما آنچه را که مجموعه شرایط و امکانات درونی و بیرونی اجازه می‌داد، انجام دادیم. به‌نظم بیشتر از آن نمی‌شد که شد. آنچه اتفاق افتاده، به غیر از آن نیست، توانست اتفاق بیفتد. بنابراین تأسفی در کار نیست، ولی از لحاظ شخصی، دوره بسیار هیجان‌انگیز و لذت‌بخشی بود.

۷ در تمام کارهایی که در شاخه‌های مختلف انجام دادید، اثری از تجرید یا انتزاع نیست. از طرف دیگر تأکید شما براین بوده است که به سراغ تکرار نرئید و چیزهای مختلف را تجربه کنید. چطور شد سراغ انتزاع نرفتید؟

هر شخصی ساختاری دارد و در قالبی معین فکر و عمل می‌کند. ساختار هر شخص متفاوت و بی‌همتاست. برای همین است که این تنوع حیرت‌آور هست و خواهد بود. ساختار من در قالب فیکور توان بروز دارد. البته در قالب همین فیکورهای قابل درک، تغییر می‌کند، از محوطه‌ای از فیکور به محوطه دیگری می‌رود، ولی در این محدوده می‌تواند عمل کند.

۷ چهار سال پیش که نمایشگاهی از مجسمه‌هایتان برپا کردید، گفتید در زمینه مجسمه‌سازی نوعی کار تازه را شروع کرده‌اید که منتظر هستید ببینید به کجا می‌رسد. آیا بدان‌ها به جایی رسید و کار مجسمه را همچنان ادامه می‌دهید؟

همچنان مشغول مجسمه هستم، البته با وقفه‌هایی که بنا بر دلایل و شرایط بیرونی در آنها اتفاق می‌افتد. شروع به ساختن پرتوهایی کرده‌ام؛ پرتوه‌هایی که هنوز نتوانسته‌ام کاملا آنها را حل و همضم کنم، اما مشغولم و کوشش می‌کنم. پرتره، کاری سهل‌و‌آسان و درعین‌حال بسیار مشکل است؛ چیزی بسازی که هم خود سوژه شما باشد و هم خود شما. هم به سوژه وفادار باشد و هم به خود من، اما در کنار آن نقاشی را هم شروع کرده‌ام، یک سالی هست در این حیطه مشغول تجربه‌ام؛ بنییم چه خواهد شد.

۷ یکی از مشغله‌های حرفه‌ای شما گرافیک هم بوده است. هرچند دیگر کار گرافیک را هم ادامه نمی‌دهید و دوست دارید خودتان سفارش‌دهنده باشید، اما چقدر جریان‌ات مربوط به گرافیک را دنبال می‌کنید و موضوعی در زمینه گرافیک در چندسال گذشته بوده است که ذهنتان را مشغول کرده باشد؟
بخشی از زندگی من در ارتباط با فعالیت‌های گرافیک بوده است، مگر می‌توانم به بخش بزرگی از حیاتم حساس نباشم؟ ولی به‌همروز از فعالیت گرافیک به تدریس گرافیک و از آن به نوشتن درباره آن حرکت کردم. اکنون بیشتر آن را به‌عنوان موضوعی برای بررسی و نقد نگاه می‌کنم. گرافیک ما هنوز به دو بخش گرافیک رُویایی و گرافیک واقعی تقسیم شده و عمل می‌کند. در بخشی طراحان ما به‌دنبال جاه‌طلبانه‌ترین رویایشان هستند و آثار نخبه‌ای هم به‌وجود می‌آورند و در بخشی که واقعی، عملی و محوطه درآمدزای گرافیک است، با دنیای رُویاها فاصله بسیاری دارد و هنوز نیاز به زمان و تکامل دارد. ما طراحانی جوان با توانایی‌های بالا داریم.

۷ در گفت‌وویی پس از پایان ششمین دوسالانه گرافیک ایران گفته بودید: «یک رؤیا وجود دارد و یک واقعیت. همیشه رؤیا بزرگ‌تر از واقعیت است، ما به دنبال آن رؤیا هستیم». بزرگ‌ترین رؤیایی که ساخته‌اید، چه بوده و البته دست‌نهایی‌ترین نشان تاکنون کدام بوده است؟

دقیقا به یاد ندارم چه موردی پیش آمده بوده که چنین حرفی زده‌ام. ممکن است بنا بر موقعیتی خاص و برای منظوری خاص، چنین چیزی گفته‌ام، اما اکنون این را نمی‌دانم که همیشه رؤیا صد قدم از واقعیت جلوتر است. رؤیا از جنس چیزی فراتر از این دنیا است و ولی واقعیت همه آن چیزی است که هست با ساختاری مستقل از ما، قوانینی مستقل از ما و جریانی مستقل از ما. بسیار کمند که رؤیاها صورت واقعیت بگیرند. رؤیاها تنها یک جنبه از هرچیزی را می‌بینند، ولی واقعیت صدها جنبه و وجهی دارد که در رؤیا جایی ندارند. رؤیاها بخشی از امیدند یا میدانی هستند که امید در آن پرورش پیدا می‌کند و بدون امید نمی‌شود ادامه داد.